

"انقلابهای رنگی: از اسطوره تا واقعیت" (1)

روزبه کلانتری

اسفند ۸۵

خاک - نشریه دانشجویی دانشگاه تهران

<http://www.khak82.blogfa.com>

... تنها پس از آغشته شدن به خون شورشیان ژوئن است که پرچم سه رنگ توا نسته است به پرچم انقلاب اروپا، به پرچم سرخ، تبدیل شود. و ما [به همین مناسبت] فریاد می زنیم: «انقلاب مرده است! زنده باد انقلاب!»
(کارل مارکس / نبردهای طبقاتی در فرانسه)

"انقلابی که نتوانم برای آن به رقص در بیایم، انقلاب من نیست..."
(اما گلدمن، آنارشویست انقلابی آمریکایی)

در آمد: "انقلاب" رنگی در ذیل مدلهای شناخته شده و کلاسیک جامعه شناسی سیاسی در باب تغییرات و دگرگونیهای اجتماعی نمی گنجد. "انقلاب" رنگی یک پدیده پسا جنگ سردی و به این معنا نوین و متاخر است. "انقلاب" رنگی هم یک مدل برای "گذار به دموکراسی"، هم یک استراتژی برای نیروهای "دموکراسی" خواه و جنبشهای اجتماعی، و هم پدیده ای از جنس پروپاگاندا است. "انقلاب" رنگی یک کودتای فرا مدرن (post-modern coup) است. تنها در فقدان "خطر و تهدید" سرخ است که می توان انقلابهای نارنجی و مخملی و... راه انداخت، واژه های شناسنامه دار را قلب و رنگ کرد، و توحش راست و نئولیبرالیسم را در زورق "رادیکالیسم" پیچید و در مقام "انقلابیگری" بر نشاند. به هر حال به واسطه اهمیت کنونی این اصطلاح و پدیده در صحنه سیاست، و از جمله تلاشی که در جهت "صدور" این نوع "انقلاب" به ایران صورت می گیرد، چاره ای جز نقد و بررسی محتوای واقعی آن از ورای خطه های مه آلود شعار و تبلیغات وجود ندارد. از برکت منابع مالی نامحدودی که امروزه در اختیار این سنخ از "انقلابیون" و حامیان آنها قرار دارد، دروغهای بی آرم و ناشیانه ای در این باب در ابعاد بسیار گسترده ای منتشر شده اند. ما نه چنین منابع مالی ای در اختیار داریم و نه چنان دستگاههای خبر پراکنی. تنها سلاح ما ثبت علمی و مستدل حقایق تاریخی است که دارای قدرتی اقناع کننده است و می توان اذهان را مجاب سازد. جعلیات و دروغ نمی توانند در آزمون زمان تاب بیاورند و سرانجام به علت تناقضات درونی خود تکه

پاره خواهند شد. تنها انقلابها و انقلابیونی که خود را از دروغ و رنگ پالوده باشند می توانند تالی رویدادهای عظیم گردند.

"انقلاب" رنگی به تغییر و تحولاتی اطلاق می شود که تا کنون در کشورهای باقیمانده از بلوک سابق شرق اتفاق افتاده و هیات حاکمه این کشورها جای خود را به حکومت‌های یکسره طرفدار غرب داده اند. این تحولات با وقوع "انقلاب مخملی" (velvet revolution) در دوره 6 هفته ای 17 نوامبر تا 29 دسامبر 1989 در چکسلواکی آغاز می شود و با وقوع تحولات مشابهی به شکل زنجیره ای در صربستان (دو مرحله 1997 و 2000)، گرجستان (2003)، اوکراین (2004) و قرقیزستان (2005) ادامه می یابد. این مقاله به بخشی از ابعاد گوناگون "انقلاب‌های" رنگی و عوامل تاثیرگذار بر آن در سطح مشخصی از تحلیل می پردازد و از مجموعه نکاتی -که دارای شماره گذاری جداگانه هستند- تشکیل شده که ابعاد مختلف بحث را می پوشانند و در ارتباط با هم یک کلیت دارای جهت گیری مشخص را شکل می دهند. بررسی عمیق تر و موشکافانه تر این مسایل محتاج مجال دیگری خواهد بود.

1- دوران پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد که به عناوین دهان پر کن و پرطمطراقی نظیر "پایان عصر دیکتاتوریها"، "آغاز نظم نوین جهانی"، "دوران صلح جهانی"، "پیروزی مدنیت غربی"، "پایان کمونیسم" و... ملقب می گردید، بیش از هر چیز با واژه "دموکراسی" تداعی می شود که پرچم و وجه هویتی "جهان آزاد" و بلوک غرب در مقابل اردوگاه حریف بود. اما پیروزی دموکراسی در روسیه و اروپای شرقی که بعضا به مدد استفاده از روشهای "مسالمت آمیز" و "دموکراتیکی" نظیر به توپ بستن دومای روسیه توسط قهرمان بزرگ دموکراسی بوریس یتسین به شیوه محمد علی میرزای قاجار حاصل آمد، اولین محصولاتش را به صورت فقر و نا امنی اقتصادی وسیع و بی خانمانی، انبوه شدن توده بیکاران، تزلزل امنیت و رفاه عمومی، میداننداری مافیای سیاسی و اقتصادی، عریه کشی نئوفاشیسم و راسیسم و سر بر کردن جدالهای خونین قومی در برخی مناطق (نظیر یوگسلاوی) برای توده مردم این کشورها به ارمغان آورد. در حقیقت "پیروزی دموکراسی" فرمول توهم برانگیزی بود که سیاستمداران لیبرال و روشنفکران ناراضی و بخشی از مردم کشورهای بلوک شرق و جهان سوم را در پشت سر آلترا تپوهای اولترا راست و ارتجاعی و دورنمای نظم نوین جهانی آمریکا بسیج نمود. پس از مدتی بر خیلی ها روشن گشت که پایان جنگ سرد نه تنها با گسترش صلح و آزادیها و حقوق انسانی مترادف نیست بلکه تمام دنیا تحت تاثیر روندهای خطرناک و ضد انسانی

سالهای پس از جنگ سرد و نا امنی سیاسی و اجتماعی در سطح بین المللی قرار گرفته است. بدین ترتیب با توجه به فقر و بی خانمانی و آوارگی و مرگ و میر ناشی از گرسنگی و جنگ در چند سال پس از اتمام جنگ سرد نمی توان حکم جالبی در مورد دنیای تحت سیطره دموکراسی صادر کرد. فی الواقع دموکراسی معادل و اسم رمزی است برای برقراری مناسبات کاپیتالیستی و بازار در عرصه اقتصاد و سیستم سیاسی ای ازسرخ حکومت‌های الیگارشیک اروپای غربی و آمریکا که چیزی جز دیکتاتوری پارلمانی بورژوازی نیست. دنیای پر زرق و برق دموکراسی دنیای انتخابات دوره ای فرمایشی، حاکمیت نهادهای نظامی و امنیتی و بوروکراسی و سایر نهادهای غیر انتخابی، رسانه ها و متخصصین و روشنفکران جیره خوار و نوکر صفت و دستگاهی و شهروندان مستاصل، ناتوان، مرعوب و امتیزه شده است و اگر کسی آگاهانه به دفاع از این وضعیت بر می خیزد و در مقام توجیه این مسائل قرار می گیرد، رسماً به بربریت خود اعتراف می کند.

2- اما در در رابطه با روشهای مختلف پیشبرد فرایند دموکراتیزاسیون که برای نیروهای دموکراسی خواه کشورهای دارای حکومت‌های استبدادی تجویز می شود، نظریات "ساموئل هانتینگتون" از بهترین منابع است که در حقیقت بیان سیستماتیزه تجربه بورژوازی در سطح جهانی در ربع قرن اخیر است و منبع اصلی درافشانیهای تئوریک و نظریه پردازیهی به ظاهر خلاقانه تئوریسینهای دوم خردادی و لیبرال وطنی است که بدون ذکر منبع و اشاره به اصل به عنوان "کشفیات" نظری در قالب مانیفست‌ها و مقالات رنگارنگ به خورد جامعه داده می شود. هانتینگتون با توجه به تجربه گذار از دیکتاتوری به دموکراسی در کشورهای آمریکای لاتین، ایبری، آسیای شرقی، آفریقای جنوبی و اروپای شرقی سه مسیر یا مدل برای دموکراتیزاسیون پیشنهاد می دهد (2):

1) استحاله یا تغییر شکل (Transformation): مانند تجربه تحول اسپانیای ژنرال فرانکو به حکومت خوان کارلوس و برزیل تحت حکومت نظامیان. [و ایضا مدل مورد نظر اصلاح طلبان حکومتی در ایران]: در این مدل یک جناح دموکراسی خواه در داخل حاکمیت و یک اپوزسیون میانه رو در خارج از حکومت وجود دارد و در هماهنگی باهم برنامه را به پیش می برند اما ابتکار عمل با جناح دموکراسی خواه داخل حاکمیت است.

2) جابجایی (Transplacement): مانند واگذاری قدرت از طرف حکومت آپارتاید آفریقای جنوبی و یا حزب کمونیست چکسلواکی. ترکیب نیروهای پیش برنده فرایند در این مدل نیز

مانند مدل قبل است. تنها تفاوت در اینجاست که در این مدل ابتکار عمل با اپوزیسیون میانه رو خارج از حکومت است.

3) جایگزینی یا براندازی (Replacement): البته هانتینگتون نظرات خود را پیش از وقوع انقلابهای رنگی و یا ارائه طرح رفراندوم در ایران ارائه داده است اما چون موضوعات مورد نظر ما تجانس زیادی با این مدل هانتینگتون دارد ما موارد یک و دو را رها می کنیم و به توضیح مختصر مورد آخر می پردازیم. این مدل که به انقلاب شباهت دارد، برای کشورهایی که رژیم دیکتاتوری نشانی از تغییر ندارد و یکدست و فاقد جناح بندیهای درونی است و باید تماماً توسط اپوزیسیون کنار زده شود، کاربرد دارد. در این راستا یک اپوزیسیون "میانه رو" توجیه و تقویت شده و کاملاً وابسته و مطیع غرب پروسه گذار را کنترل می کند تا کمترین تکانهای اجتماعی اتفاق بیفتد و به اصطلاح "آب از آب تکان نخورد" و "خشونت" و "هرج و مرج" را به مینی مم برساند و اعتراضات را کنترل و مهار کند و از بسط و توده ای و رادیکال شدن و تسری یافتن آن به حیطه هایی که لازم نیست جلوگیری نماید. این مدل قبل مثلاً در مورد برانداختن حکومت چائوشسکو در رومانی و مارکوس در فیلیپین به منصفه ظهور رسیده است.

3- فروپاشی بلوک شرق برخلاف تصورات رایج بلوک پیروز را در قبال مسائل روز و آینده اش دچار ابهامات و آشفتگیها و تلاطمات اساسی سیاسی و ایدئولوژیک نمود. در این راستا تداوم حیات سیاسی-نظامی ناتو نیز در معرض تهدیدات جدی قرار گرفت. در این میان در خصوص بقاء یا برجیده شدن این پیمان نظامی دو دیدگاه رئالیسم ساختاری و نهادگرایی نو لیبرال در مقابل هم قرار گرفتند. در مقابل رئالیستهای ساختاری که بقاء ناتو را نا لازم می دانستند، نهاد گرایان نولیبرال اعتقاد داشتند که تداوم ناتو نه در حفظ ساز و کارهای نظامی و امنیتی موجود بلکه در گسترش آن است. با برگزار شدن اجلاس ناتو در رم (1991) و پذیرش تز گسترش ناتو به شرق رویکرد دوم مورد استقبال تمام اعضاء قرار گرفت. از آن زمان به بعد ناتو دیگر مانند قبل پیمانی تدافعی و منطقه‌ای (اروپا محورانه) نبود چون مسئله گسترش ناتو به شرق علاوه بر آنکه سیاست پیشروانه و تهاجمی را ایجاب می نمود، محدوده جغرافیایی وسیعتری از اروپا (مثل آسیای مرکزی، قفقاز و خاورمیانه) را به عنوان حوزه های عملیاتی خود برگزیده بود. از نقطه نظر هدف سران پیمان مدیریت بحرانهای بین المللی، ناسیونالیسم افراطی، بنیادگرایی، تروریسم، مبارزه با تکثیر تسلیحات کشتار جمعی را جایگزین دستور کار سنتی ناتو یعنی "مهار کمونیسم" نمودند. به لحاظ ساختاری تاکید این سازمان بر لزوم پذیرش اعضای جدید که عمدتاً شامل جمهوریهای اروپای شرقی بر جامانده

از اتحاد جماهیر شوروی سابق بودند، زمینه را در جهت دگرگونی ساختاری در پیمان مهیا نمود. از لحاظ کارکردی نیز کارویژه هایی نظیر اشاعه دموکراسی، حقوق بشر، اقتصاد بازار آزاد، مبارزه با بلایای طبیعی و... به کارویژه های کلاسیک نظامی-امنیتی ناتو اضافه شدند. (3)

4- از سوی دیگر روسیه با وجود کمبود منابع و مشکلات فراوان سعی می کرد با افزایش پیوندهای سیاسی و اقتصادی با کشورهای نوپایی که با تجزیه اتحاد جماهیر شوروی ایجاد شده بودند از هیات حاکمه آنها که غالبا از اعضا و وابستگان و کادر های احزاب کمونیست در دوران شوروی تشکیل می شد، در مقابل مخالفان سیاسی و شوکهای اقتصادی محافظت نماید و این کشورها را همچنان در دایره نفوذ خود نگاه دارد. در حقیقت، روسیه کوشید تا از طریق استقرار رژیم های امنیتی نظیر پیمان شانگهای با عضویت دول چین، تاجیکستان، ازبکستان، قزاقستان و قرقیزستان در ژوئن 2001 و سازمان پیمان امنیت دسته جمعی (CSTO) با شرکت کشورهای قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان، بلاروس و ارمنستان در می 2002، نه تنها مدیریت امنیتی منطقه آسیای مرکزی در حوزه هایی همچون: تروریسم، بنیادگرایی اسلامی، مواد مخدر، ناسیونالیسم قومی و... را بر عهده گیرد، بلکه مانع از تداوم توسعه جغرافیایی ناتو به منطقه آسیای مرکزی گردد. اما به دلایلی نظیر سیاستهای ناهماهنگ روسیه در قبال کشورهای مشترک المنافع، قدرت گرفتن گروه های اپوزیسیون با وجهه غربگرا و چاشنی ضد روسی و مورد حمایت آمریکا و دیکتاتوری روز افزون این رژیمها که از مشروعیت آنها می کاست و باعث تمرد آنها از سیاستهای روسیه می شد، این پیوند به تدریج سست گردید. (4) از جانب دیگر جمهوریهای اقماری شوروی سابق به لحاظ موقعیت استراتژیک و از جنبه بسط و توسعه نظام تک قطبی در جهان برای آمریکا حائز اهمیت فراوانی هستند و به همین دلیل این کشور خیلی زود برای ملحق کردن این مناطق یعنی اروپای شرقی، آسیای مرکزی و قفقاز به مناطق تحت سلطه خود وارد عمل شد و شروع به برنامه ریزی نمود. اهدافی نظیر پایان دادن به نفوذ سنتی روسیه و ترکیه، ایجاد کمربند امنیتی جدید در شمال ایران و دسترسی به 22 میلیارد تن نفت و 3 هزار میلیارد تن گاز در آسیای مرکزی و قفقاز به عنوان دومین شاهراه انرژی جهان و... که آمریکا از این توسعه طلبی در سر می پروراند، این مناطق را به محل کشمکش و جدال روسیه و آمریکا و دومین محور منازعات پس از خاورمیانه تبدیل نموده است. (5) بدین ترتیب محیط سیاسی داخلی این کشورها نیز در امتداد این جنگ تقسیم حوزه نفوذ سیاسی و نظامی و اقتصادی آرایش یافت و

شکل گرفت. بدین صورت که در این کشورها تقابل یک حکومت باقی مانده از بلوک شرق سابق و یک جناح شکست خورده از نظر تاریخی و تاریخ مصرف گذشته و غوطه ور در فساد اقتصادی و بحران را با یک اپوزیسیون لیبرال با چاشنی ضد روسی -که تماما با غرب و جناح و بلوک پیروز در سطح جهان چفت شده بود- شاهد بودیم و آن پدیده ای که تحت عنوان انقلابهای رنگین شهرت یافت اساسا در بستر این تقابل مشخص دو نیروی سیاسی خاص و با اهداف سیاسی مشخص شکل گرفت. از این منظر محتوا و جهت گیری واقعی "انقلابهای" رنگی را باید بر اساس جایگاه آن در عرصه ژئوپلیتیک بین المللی تبیین نمود. مفاهیم انتزاعی ای نظیر "دموکراسی" و "دموکراسی" خواهی حتی در انواع لیبرال و پارلمانی آن قادر به توضیح وقایعی که برنامه ریزان و هدایت کنندگان آنها، کیلومترها دورتر از سرزمین اصلی، به چگونگی تحقق منافع جهانی خویش می اندیشند نمی باشند. بر اساس این مقدمات انقلابهای رنگی را باید مرحله ای از جدال دیپلماتیک و سیاسی دولت آمریکا و غرب برای بسط نفوذ در کشورهایی که در دوران جنگ سرد در حوزه نفوذ بلوک غرب قرار نداشتند تلقی کرد و در هر جا که به هر دلیلی نیاز به چنین تحولاتی احساس نشود، دیگر از کارناوال و بوق و کرنا و میزگردهای بی بی سی و سی ان ان و دلارهای "سوروس" و برنامه های "ترویج دموکراسی" و شبکه ان جی او ها خبری نیست. نمونه چنین حکومتهای مطلقه و مستبد و غرق در فساد در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز که در عین تحمیل فقر و استبداد به مردم این کشورها در عین حال مورد حمایت آمریکا و غرب می باشند کم نیستند: حکومت موروثی علی اف در آذربایجان، نظریایف در قزاقستان، کریم اف در ازبکستان و حتی "ترکمن باشی" سابق در ترکمنستان. در توضیح دلایل این حمایت می توان از همان جمله ای استفاده کرد که "روزولت" زمانی در مورد "سوموزا" (دیکتاتور سابق نیکاراگوا که به دست انقلابیون ساندینیست ساقط شد) به کار برده بود: "درست که سوموزا الحق بچه حرامزاده ای است. اما چه می شود کرد؟ او بچه حرامزاده ماست..."

5- تا کنون در مجموعه کشورهای فوق الذکر با سه انقلاب رنگی یعنی انقلاب مخملی در گرجستان، انقلاب نارنجی در اوکراین و انقلاب لاله ای در قرقیزستان مواجه شده ایم. بررسی نحوه و قوع این تحولات ما را به الگو و مسیر مشترک و مشابهی که در تمام آنها دنبال شده است می رساند. از یک سو ما با ناتوانی مسکو در اعمال نفوذ به شیوه سابق و از دست رفتن پایگاه سنتی آن مواجه هستیم و از سوی دیگر غرب به این نتیجه می رسد که کارکردن با این طیف از رهبران که به حل مسائل در چارچوب همکاری با مسکو می نگرند بی فایده است. هر چند که

خود اینها در دوره ای آن بخش از بوروکراسی حاکم بر کشورهای بلوک شرق را نمایندگی کردند که طرفدار حرکت در مسیر کاپیتالیسم و نزدیکی با آمریکا بودند. در گام بعدی تحت عنوان "برنامه حمایت از ترویج دموکراسی" پشتیبانی آشکار و همه جانبه از اپوزیسیون چفت شده با غرب و ضد روسیه این کشور ها به عمل می آید. به خاطر جوسازی و سیعی که در اثر حمایت آمریکا و غرب حول یک انتخابات (مجلس یا ریاست جمهوری) به راه افتاده است، کنترل کار از دست رهبران خارج می شود و قدرت به شیوه ای کنترل شده به اپوزیسیون طرفدار غرب این کشورها منتقل می شود. مطلبی که از "یان تراینور" در "گاردین" آمده است در این رابطه بسیار گویاست: "... اگر چه فاتحین انقلاب نارنجی اوکراینیها هستند لیکن کارزار آن (کارزار بسیار پیشرفته که با مارکتینگ و تبلیغات بسیار عالی که در 4 سال اخیر در 4 کشور انجام گرفت) توسط آمریکاییان برای نجات انتخابات دستکاری شده و سرنگونی رژیمهای "نامطلوب" صورت گرفت. این کارزار که توسط دولت آمریکا، مشاورین آمریکایی، نظرسنجان، دیپلماتها، هر دو حزب بزرگ آمریکا و سازمانهای غیر دولتی آمریکایی تامین مالی و سازماندهی گردید، در اروپا اولین بار در سال 2000 مورد استفاده قرار گرفت تا "اسلوبودان میلوسویچ" را به کمک صندوق رای از پا در آورد..." (6)

"مت کلی" مفسر "آسوشیتدپرس" در مطلبی تحت عنوان "کمکهای مالی دولت آمریکا به گروههای مخالف دولت اوکراین" می نویسد: "... دولت بوش در دو سال گذشته بیش از 65 میلیون دلار به سازمانهای سیاسی در اوکراین کمک رسانده است تا به رهبر مخالفین دولت اوکراین «ویکتور یوشچنکو» کمک رسانده شود. مقامات آمریکایی می گویند که این کمکها بخشی از کمک یک میلیارد دلاری ای است که هر ساله وزارت خارجه صرف تلاش برای استقرار دموکراسی در سرتاسر جهان می نماید..." (7)

عوامل اصلی چنین تحولی و اجزای تشکیل دهنده "شابلون دموکراتیک" را عناصر زیر تشکیل می دهند تا یک انقلاب از نوع رنگی اش و "براندازی" (Replacement) از سنخی که مد نظر هانتینگتون است و در بالا به آن اشاره شد، متحقق شود:

- 1) اپوزیسیون پرو غرب متحد حول یک کاندیدا.
- 2) جنبش و حرکت جوانان و دانشجویان. (در قسمتهای بعد مفصلتر به آن خواهیم پرداخت.)
- 3) هزاران ناظر انتخابات محلی که با انجام نظر خواهی هنگام خروج رای دهندگان از اماکن انتخاباتی ابتکار مبارزه تبلیغاتی با حکومت را از آن خود می کنند، و این مسئله بسیار مهمی است که با تاثیر رسانه ای بالا مسئولین را برای پاسخگویی تحت فشار قرار می دهد. این نوع نظر خواهی مثلا در اوکراین که "یوشچنکو" را 15 پوئن از حریف برتر اعلام نمود سرچشمه وقایع پس از انتخابات بود.

6- اما آنچه بحث انقلابهای رنگی را در ایران به یک بحث زنده و داغ تبدیل کرده است، رویا بافی هایی است که اپوزیسیون راست ایران (سلطنت طلبان، جمهوری خواهان، روشنفکران منفرد نئولیبرال و...) حول مسأله انقلابهای رنگی به راه انداخته است و به خیال خود می خواهد طرح مشابهی را برپایه همان مبانی و مولفه های فوق الذکر در ایران پیاده نماید. (طراحی برنامه "فراندوم" (شصت میلیون دات کام) اساسا در همین راستا و بر پایه همین پیش فرضها بوده است.) هواداران پر هیاهوی طرح "فراندوم" و حامیان غربی آنها هم برای خود حرفهایی دارند و به شدت مشغول فراهم کردن مقدمات "گذار مسالمت آمیز" و "غیر خشونت بار" ایران به سمت دموکراسی از طریق یک "انقلاب رنگی" دیگر می باشند.

"مایکل لدین" نئو کنسرواتيو مشهور دستگاه بوش و از نظریه پردازان موسسه آمرکایی "انترپرایز" است که زمانی در مورد ایران گفته بود: "20 میلیون دلار به من بدهید تا انقلابی را که می خواهید راه بیاندازم!" این "انقلابی" 20 میلیون دلاری در مقاله ای تحت عنوان "سریعتر لطفا!" (faster please!) راجع به حمایت از "طرح ملی فراندوم پیشنهادی از داخل ایران" نظرات قابل توجهی ارائه داده است. وی پس از تعریف و تمجید از سخنرانیهای بوش و دلسوزی برای مردم ایران که در پی دموکراسی هستند می گوید: "... تنها انتخاب مهم و سودمند برای ایران، فراندوم بر سر مشروعیت حکومت خواهد بود..." وی سپس به "طرح پیشنهادی فراندوم" (60 میلیون دات کام) اشاره می کند و می نویسد: "... یک فراندوم ملی از سوی عده زیادی از شخصیتها و رهبران مهم و صاحب اعتبار که عمدتا در ایران ساکنند و برخی نیز از قربانیان شکنجه می باشند پیشنهاد شده است..." وی اینگونه ادامه می دهد: "... یک غرب متحد می تواند آن کاری را با ایران انجام دهد که قبلا برای اوکراین انجام داده است... همان انقلابی که قبلا در گرجستان تحت عنوان انقلاب گل سرخ به راه انداختیم و همان اقدام به فراندوم که در همین تابستان گذشته بر علیه چاوز در ونزوئلا انجام دادیم و قبلتر از آن هابیتی و باز هم قبلتر نیکارا گوا و شیلی انجام داده بودیم، انجام خواهیم داد..." (8)

نه اشباه نمی کنید! این یک اشتباه لپی نیست! مایکل لدین به صراحت می گوید که انقلاب رنگی و فراندوم در ایران و جاهای دیگر قرار است به همان اهداف و نتایجی منجر شود که کودتای خونین پینوشه بر علیه حکومت مردمی سالوادور آلنده در سپتامبر 1973 و نبرد مسلحانه و وحشیانه باندهای سیاه "کنترا" مورد حمایت آمریکا بر علیه حکومت انقلابیون ساندینیست در نیکارا گوا در همان جهت سازماندهی شده بود. و این قابل توجه تمام کسانی است که می خواهند

معنای واقعی و صریح و ساده واژه هایی نظیر دموکراسی و دموکراسی خواهی و دموکراتیزاسیون را درک کنند.

از آن سو محسن سازگارا از بنیانگذاران سپاه پاسداران و روشنفکر نئو لیبرال دو آتشه کنونی و از امضاء کنندگان بیانیه فراندوم در مصاحبه با "نیویورک سان" می گوید: "... ما احتیاج به کمک آمریکا برای دفاع از حقوق دموکراتیک مردم ایران داریم..." محمد ملکی نیز در مصاحبه ای با "شهروند" بر شیوه و کاربرد انقلاب مخملی در ایران تاکید می کند. (9)

7- رویکرد و راهبرد "انقلابهای" رنگی را از مناظر مختلف و البته بر اساس منافع سیاسی- اجتماعی متفاوت و متمایز می توان مورد نقد قرار داد. به عنوان نمونه ناسیونالیستها از این منظر به این رویکرد انتقاد می کنند که پای "بیگانه" را در مسائل "داخلی" کشور باز می کند و ممکن است "منافع ملی" و "استقلال" و "تمامیت ارضی" و... کشور را به مخاطره اندازد. رویکرد "انقلاب" رنگی از جانب آن دسته از دموکراسی خواهانی که اصلاح طلب و "استحاله" طلب می باشند (نک به بند شماره 2 و تقسیم بندی هانتینگتون) نیز از یک منظر درون جنبشی یعنی بر سر راهبردهای متفاوت برای یک جنبش واحد مورد انتقاد قرار گرفته است. به عنوان مثال حمیدرضا جلایی پور اعتقاد دارد که راهبرد "انقلاب" رنگی در کانتکست سیاسی- اجتماعی ایران کاربردی ندارد و در نقد خود به نکاتی اشاره می کند که بعضا جالب و قابل توجه اند. به چند نمونه نکات مورد نظر وی در اینجا اشاره می شود:

- آمریکا در ایران طرفدار نیروهای دموکرات نیست چون از سلطنت طلبان حمایت می کند.
- عامل همبستگی در ایران مدنی است و قومی نیست.
- انقلاب آرام در ایران طرفدار ندارد چون جامعه ایران یک جامعه توده ای نیست که هر کس بتواند هر از گاهی نسخه ای برای آن بیچد.
- در ایران نه تنها حکومت در مقابل فراندوم ایستادگی می کند بلکه یک جنبش مردمی، اسلامی و ضد آمریکایی وجود دارد که محافظه کاران هر گاه بخواهند در چند ساعت می توانند آن را فعال و بسیج کنند. (10)

نقد ما بر این رویکرد در اینجا سه مولفه اصلی را در بر می گیرد که ما نخست به آنها اشاره کرده و سپس به توضیح مختصر آن می پردازیم :

- به "انقلاب" رنگی اصولا نمی توان عنوان "انقلاب" در معنای علمی و شناخته شده کلمه اطلاق کرد.

- بر این مبنا "انقلاب" رنگی نه تنها به تغییر و بهبود در ملاکهای زندگی انسانی در آن جوامع منجر نشده بلکه وضعیت فلاکت بار و ضد انسانی ای را بر مردم این جوامع تحمیل می کند که پیشبرد استراتژی مورد نظر آمریکا و غرب و سرمایه داری جهانی در این منطقه اقتضاء می نماید.
- تلاش در جهت کاربرد این استراتژی در ایران و برخی دیگر از کشورهای خاورمیانه که از جهات مختلف تفاوتهای اساسی و بنیادین با کشورهای باقی مانده از بلوک شرق دارند، جامعه را دچار مخاطرات فراوان و مهلکی خواهد کرد و آن را در مغاک تباهی و فروپاشی قرار خواهد داد.

7-1- انقلاب در تئوریهای تغییرات اجتماعی به دگرگونیهای بنیادینی اطلاق می گردد که به ساقط کردن یک نظام سیاسی اجتماعی و و جانشین شدن یک نظام سیاسی- اجتماعی دیگر می انجامد. به عقیده لئون تروتسکی، یکی از رهبران انقلاب اکتبر، بارزترین خصوصیت هر انقلاب همانا "مداخله مستقیم و قهر آمیز توده ها در حوادث تاریخی" است. "... در ادوار عادی دولت، چه سلطنتی باشد و چه دموکراتیک، خود را به سطحی ما فوق ملت ارتقاء می دهد و آنگاه تاریخ به دست متخصصان --پادشاهان، وزراء، بوروکراتها، نمایندگان مجلس و روزنامه نگاران-- ساخته می شود. ولی در شرایط انقلابی، توده ها موانع ورود به صحنه سیاسی را از میان بر می دارند، نمایندگان پیشین خود را کنار می زنند و با دخالت خود بنیادهای رژیم نوینی را پایه ریزی می کنند. البته داوری در این مورد را به اخلاقیون وا می گذاریم... در درجه نخست، از دیدگاه ما، تاریخ انقلاب عبارت است از ورود قهر آمیز توده ها به صحنه سیاسی..." (11) البته به عقیده وی توده ها با یک برنامه از پیش ساخته شده برای باز سازی اجتماع به عرصه انقلاب گام نمی گذارند بلکه هنگام رفتن به این عرصه فقط احساس می کنند که دیگر نمی توانند جامعه کهن را تحمل کنند. در هر طبقه، پیشاهنگان آن برنامه سیاسی دارند و آن هم نیازمند آزمون حوادث و تایید توده هاست. نتیجه به هر حال تفاوت ماهوی است که بین وضعیت پسا انقلابی و پیشا انقلابی نه تنها از نظر سازمان حکومت و حکومت کنندگان بلکه در حیطه برنامه ها، ارزشها، آرمانها و... وجود دارد.

"انقلاب" رنگی ابداع هیچ یک از خصوصیات که در بالا به آن اشاره شد نبود: چه به لحاظ شیوه های پیشروی و صورت پذیرفتن این تحولات، چه با بررسی رهبران و عوامل پیشبرنده این تحركات و حامیان آنها و چه به لحاظ پلاتفرم این نیروها و نتایجی که این رویدادها به آن منجر شد.

7-2- با بررسی دقیق انقلابهای رنگی متوجه می شویم که اتفاقاتی که روی داده به تحولات عمیق اجتماعی - که قاعدتا از یک انقلاب انتظار می رود- حتی در مسیر همان

دموکراتیزاسیون منجر نشده و مسئله صرفاً به تغییر و جابجایی الیت سیاسی حاکم بر جامعه در امتداد تغییر بالانس قوا در سطح جدالهای غرب و روسیه محدود مانده است. و این درحالی است که در طی سالهای پس از فروپاشی بلوک شرق - همانطور که پیشتر اشاره شد - در اثر حاکم شدن مناسبات اقتصاد بازار و دموکراتیزاسیون فقر و فلاکت و ناامنی اقتصادی و اجتماعی وسیع و طاقت فرسایی بر مردم کشورهای بر جای مانده از اتحاد شوروی سابق و بلوک شرق پیشین تحمیل شده است. لازم است که بدانید این "انقلابیون" جعلی و قلابی جدید همگی در این سالها از مسئولین و زمامداران حاکم بر کشور بوده اند و در کلیه تصمیماتی که در این سالها در سطح کلان سیاسی اتخاذ شده است و وضعیت پیش آمده سهیم و شریک می باشند. در گرجستان، میکائیل ساکاشویلی، وزیر سابق دادگستری در کابینه شواردنادزه، که از جانب رئیس سابق مجلس قانونگذاری گرجستان، زوراب وانیای، و نینو بوجانادزه، رئیس وقت مجلس مورد حمایت قرار داشت، رهبری جنبش را در دست گرفت. اینان، سرگردان سابق شاخه اصلاح طلب فوروم اجتماعی آقای شواردنادزه، هر سه در مقاطعی، با سیاست رئیس‌جمهوری که بیش از پیش از واقعیات بریده بود، فاصله گرفته بودند. در اوکراین، یوشچنکو، پیشتر در کابینه‌های کوچما پست ریاست بانک مرکزی و نخست‌وزیری را بر عهده داشت. و خانم یولیا تیموچنکو - که با آرایش ویژه موهایش به سبک دختران روستایی اوکراین به عنوان نماد «انقلاب نارنجی» شناخته شده - نخست‌وزیر و سپس تا سپتامبر ۲۰۰۵، معاون نخست‌وزیر و مسئول شاخه پردرآمد وزارت انرژی بود و علاوه بر اینکه پیش از وقوع "انقلاب نارنجی" نامش در پرونده فسادهای مالی وجود داشت و گویا مدتی هم به این خاطر در زندان بود، پس از پیروزی انقلاب نارنجی هم به دلیل فساد مالی از وزارت برکنار شد! در قرقیزستان نیز، کورمانبک باکیف، یکی از دو رهبر اصلی "انقلاب لاله ای"، در کابینه آقای پست نخست‌وزیری داشت. در واقع، بن‌بست در روند اصلاحات، و فساد مالی گسترده به دلیل خصوصی‌سازی‌های وسیع، باعث ترغیب مسئولان قدیم جهت پیوستن به صف مخالفان شده بود. (12)

اکنون پس از گذشت حدود 3 سال از "انقلاب" گل سرخ در گرجستان، ساکاشویلی که با وعده حل فوری مشکلات معیشتی مردم و رفع بیکاری و پایان دادن به فساد اقتصادی و ارتقای سطح دموکراسی و... با 96 درصد آراء به ریاست جمهوری رسیده بود، ناتوانی مطلق خود را در متحقق ساختن این شعارها به اثبات رسانده است. در این راستا 14 نفر از روشنفکران و شخصیت‌های فرهنگی گرجستان که قبلاً در جبهه حمایت از "انقلاب" گل سرخ و شخص ساکاشویلی قرار داشتند در تاریخ 18 اکتبر 2004 با انتشار نامه ای سرگشاده به رییس جمهور

اعتراض خود را حول محورهای زیر به اطلاع وی رساندند: عدم تحمل دیدگاههای مخالفان و اهانت به صاحبان این دیدگاهها، تحقیر مخالفان سیاسی و اهانت آشکار به آنها، کوشش برای برقراری نوعی دیکتاتوری و ایجاد نوعی سلطه طلبی راکد، اعمال کنترل و فشار شدید بر مطبوعات، دستگیری و ضرب و شتم مخالفان سیاسی، وجود قوانین گزینشی برای مبارزه با فساد، زیر پا گذاشتن رویه های معمول حقوق بشر و... (13)

7-3- گفتیم که "انقلابهای" رنگی بر بستر شرایط مشخص داخلی و بین المللی و حول تقابل دو نیرو و جبهه مشخص روی داد. اما آیا این شرایط قابل انطباق با شرایط ایران و در اشل بزرگتر خاورمیانه می باشد؟ پاسخ من به این سوال منفی است، زیرا آن عاملی که سیمای سیاسی یکسره متفاوتی به منطقه خاورمیانه بخشیده است، حضور جنبش نیرومند اسلام سیاسی است که نه تنها مانند الیت حاکم بر کشورهای باقی مانده از اتحاد شوروی سابق، نیرویی زوال یافته و ناتوان نیست بلکه جنبشی است که در طی سالهای اخیر و به ویژه بعد از حادثه 11 سپتامبر عروج کرده است و آمریکا و غرب را در خاورمیانه به چالش جدی کشانده و به یک پای جنگ قدرت در خاورمیانه بدل شده است و با توسل به شیوه های مسلحانه و بمب گذاری و عملیات انتحاری و به بهای از هم پاشاندن پیکره جامعه و... اجازه اجرا و پیشبرد چنین سناریوهایی را به آمریکا نخواهد داد. (به یک مورد مشخص در این زمینه یعنی تجربه لبنان در سطور آتی خواهیم پرداخت.) اتفاقاً در همان آسیای مرکزی و قفقاز در کشورهایی که خطر اسلام گرایی و گروههای اسلامی جدی باشد، با آنکه شرایط داخلی آنها همگی فراهم است اما ترجیح داده می شود که فعلاً تغییری در کادر سیاسی و وضعیت سیاسی این کشورها صورت نگیرد زیرا بیم آن می رود که اسلامگرایان با توجه به نفوذ و فعالیتهای جدی و مستمری که در سالهای اخیر داشته اند در طی فعل و انفعالی از نوع انقلاب رنگی زمام امور را در دست بگیرند و کنترل کار از دست نیروهای مورد حمایت غرب و آمریکا خارج شود. (مورد ازبکستان نمونه کاملاً واضح و گویایی در این زمینه است.) بنابراین حمایت و بزرگ کردن انقلاب رنگی و در بوق کردن آن از سوی آمریکا و غرب در صورتی است که همه شرایط برای تثبیت سلطه سیاسی آنها مسجل باشد. اگر اعتراضات علیه هر رژیم در حدی باشد که تضمین کنترل و هدایت آن توسط سیاستمداران آمریکا و غرب انجام نشده باشد از انقلاب رنگی و هیاهو پیرامون آن خبری نیست. بررسی تجربه اخیر لبنان صحت و درستی این نظرات را به صراحت تایید خواهد کرد:

رفیق حریری سیاستمدار ثروتمندی بود که از سال 1992 تا سال 2004 به جز دوسال مداوما پست نخست وزیری را بر عهده داشت و از حیث بهره مندی از پشتوانه ثروت در کنترل بر سیاست نقشی شبیه سیلویو برلوسکونی نخست وزیر ایتالیا داشت. وی در آن سالها دنبا له رو

سیاست سوریه بود اما در جریان مبارزه انتخاباتی اخیرش بر مطالبه خروج نیروهای سوریه سرمایه گذاری کرد تا به سیاست خاورمیانه ای آمریکا نزدیک شود. در پی ترور حریری، آمریکا تحرک سنگینی در جهت تغییر بالانس سیاسی در لبنان و تحت فشار قرار دادن سوریه به راه انداخت. به دنبال آن طرفداران حریری و مجموعه نیروهای اپوزیسیون با شعار خروج فوری نیروهای سوریه دست به تظاهرات زدند. در نبود حریری، ولید جنبلاط رهبر دروژیه تلاش کرد رهبری اپوزیسیون را به دست بگیرد. آمریکا و رسانه های غربی از تحرکی که علیه دولت طرفدار سوریه به راه افتاد و نخست وزیر را به استعفاء کشاند حمایت کردند و با اشاره به تحولات اوکراین آن را هم انقلاب رنگی نامیدند. اما نه لبنان اوکراین بود و نه خاورمیانه بازمانده بلوک شکست خورده شوروی. تظاهرات مخملی و گل منگلی اپوزیسیون متمایل به آمریکا سریعاً با تظاهرات مسلحانه و به مراتب بزرگتر حزب الله لبنان که به طرفداری از سوریه سازماندهی شده بود جواب داده شد و نخست وزیر مجدداً به کار باز گردانده شد. (14)

بدین ترتیب وجود بافت و نیروهای سیاسی متفاوت در خاورمیانه سرنوشت دیگری را برای انقلابهای رنگی و یا هر گونه تحرک دیگر آمریکا در این منطقه رقم خواهد زد (موارد عراق و افغانستان در پیش روی ماست). بنابراین بحث از انقلاب رنگی و مسالمت آمیز در خاورمیانه، یعنی بحثی که پایه مادی و ابژکتیو ندارد، صرفاً به محملی برای خیالبافی و تخیل و رویا پردازی روشنفکرانه مبدل می شود. چرا که کابوس خشن و سیاهی که در صورت تقابل و درگیری آمریکا و جنبش اسلامی در خاورمیانه زندگی مردم را تهدید می کند (مورد عراق را در ذهن داشته باشید) را با هیچ ترفندی نمی توان رنگی و مخملی جلوه داد.

8- چپ ایران را به واسطه تاریخ، وضعیت عینی، میزان خودآگاهی، سطح و جنس مباحث و چشم اندازهایش در تمایز و مقایسه با چپ فی الحال موجود در کشورهای باقی مانده از اتحاد جماهیر شوروی سابق یکی دیگر از موانع تحقق سناریوهایی نظیر انقلاب رنگی در ایران است. چپ موجود در کشورهای تشکیل دهنده اتحاد جماهیر شوروی سابق از آن رو که درست در مرکز آوار بین المللی آنتی کمونیسم قرار داشته، هنوز به شدت بحران زده، نا هشیار و فاقد یک چشم انداز روشن برای تغییر انقلابی وضعیت جامعه و استفاده از فرصتها و تلاطمها است. اکثر این احزاب که در دهه 90 احیاء شده اند دارای تمایلات بعضاً شدید ناسیونالیستی و میهن پرستانه روسی می باشند و با نگاهی یکسره معطوف به گذشته احیای تجربه اتحاد شوروی سابق را خواستار هستند و اساساً فاقد توانایی و حتی تمایل برای پی ریزی یک سیاست مستقل طبقاتی و

ایجاد تمایز با سایر بخشهای الیت سیاسی حاکم بر این کشورها می باشند. پارلمانتاریسم و رفرمیسم از اجزای اورژینال شکل دهنده هویت این چپ می باشد. به عنوان مثال حزب کمونیستهای قرقیزستان که در سال 1992 تاسیس شده است و تا سال 2004 توسط آبسامات ماسالیف رهبری می شد و یک چهارم کرسیهای مجمع قانون گذاری قرقیزستان را در اختیار داشت و یا حزب کمونیست قرقیزستان که در سال 1999 با انشعاب از حزب سابق الذکر تشکیل شد و از شرکت در انتخابات پارلمانی 2000 خودداری ورزید.

در گرجستان دو حزب به نامهای حزب کمونیست متحد گرجستان و حزب کمونیست گرجستان فعالیت می کنند که به ترتیب در سالهای 1994 و 1992 تاسیس شده اند و احزابی استالینیست هستند که با هدف احیای سیستم "سوسیالیستی" پیشین عمده فعالیت خود را در پارلمان متمرکز نموده اند.

حزب کمونیست اوکراین به نسبت احزاب فوق از وضعیت بهتری برخوردار می باشد. این حزب که توسط پترو سیمونکو رهبری می شود در سال 1998 در انتخابات پارلمانی شرکت کرد و توانست 25 درصد آراء و 123 کرسی را از آن خود سازد و به بزرگترین فراکسیون پارلمانی بدل گردد. در انتخابات سال 2002 نیز 20 درصد آراء را به خود اختصاص داد. وقوع "انقلاب نارنجی" تاثیر منفی بر میزان آراء و محبوبیت این حزب که از حامیان بلوک روسیه و یاناکوویچ تلقی می گردید گذارد و این حزب در انتخابات مارس 2006 توانست تنها 3 درصد آراء و 21 کرسی را از آن خود سازد.

در تاریخ 27 ژوئن 2006 کنفرانسی متشکل از جمعی از اعضاء و وابستگان به یکی از جریانات متعلق به سنت مارکسیزم انقلابی در کیف پایتخت اوکراین با پیام " آلن وودز " نظریه پرداز برجسته مارکسیست برگزار شد که شرکت کنندگان در آن تاکید داشتند که عمده ترین معضل چپ اوکراین، بحران رهبری طبقه کارگر است و بر این اساس مهمترین وظیفه ای که باید در دستور کار قرار بگیرد بنا نهادن یک حزب و رهبری انقلابی جدی است که کار خود را با احیای سنت بلشویسم و گسست رادیکال با گذشته استالینیستی چپ در اروپای شرقی آغاز می کند. (15)

9- همانطور که پیشتر اشاره شد (نک به شماره 5) یکی از مولفه های پیش برنده طرحهایی مثل انقلاب رنگی یاری گرفتن از حرکت جوانان و دانشجویان در هر کشور است. در مقاله گاردین که قبلتر به آن اشاره شد آمده است که سناریوی آمریکایی در "شابلون دموکراتیک" نقش ویژه ای را برای جوانان فعال کشور در نظر گرفته است. مثلا در صربستان این وظیفه بر عهده حرکت دانشجویی "اتپور" (به معنای مقاومت)، در گرجستان بر عهده حرکت دانشجویی "کمارا" (به معنای "بس است")، در اوکراین بر عهده حرکت "پورا" (به معنای "لحظه فرا رسیده") و در

بلاروس بر عهده حرکت "زوبر" گذاشته شده است. به عنوان نمونه سفارت آمریکا در بلاروس امکان سفر رهبران اپوزیسیون جوانان این کشور را به شبه جزیره بالتیک و ملاقات با صربها به منظور آموزش و دریافت تجربه از آنها را فراهم کرده است. و این مسئله ای است که توجه به آن به وجود امضای آقایان علی افشاری، رضا دلبری، اکبر عطری و عبدالله مومنی یعنی سران فراکسیون مدرن تحکیم وحدت در زیر بیانیه فراندوم و نیز سخنرانی اخیر آقایان افشاری و عطری در کنگره آمریکا معنای ویژه ای می بخشد. این چهار نفر در مقاله ای تحت عنوان "چرا فراخوان فراندوم؟" می نویسند: "... در پایان شکل کاملا مسالمت آمیز و روش اصلاحی طرح برای هدفی ساختار شکن می تواند مدل مناسبی از انقلابهای آرام و مخملین باشد. مردم یک کشور بدون آنکه به اعمال انقلابی و آشوب طلبانه بزنند که در شرایط کنونی ایران می تواند نتایج ویرانگر و مخرب به بار آورد، [دقیقا برعکس، به عقیده من و بر مبنای گفته های بالا عملی شدن طرحهایی نظیر فراندوم و انقلاب رنگی و ... است که کشور را در کام فاجعه و تخریب و خشونت فروخواهد برد] حاکمیت را مجبور به پذیرش خواسته هایشان می کنند. الگوی حرکت اجتماعی و دموکراتیک اوکراین که تقریبا با طرح فراندوم در ایران هم زمان بود می تواند به جنبشهای اجتماعی و نیروهای سیاسی کمک شایانی کند. مردم کشوری با اپوزیسیون سازمان یافته حاضر شدند هفته ها در سرمای شدید در خیابان حضور داشته باشند و با حفظ آرامش کامل توانستند حاکمیت اوکراین را به پذیرش خواسته شان و تجربه انتخابات وادار کنند...". و یا در قسمتی دیگر می نویسند: "... مردم همسایگان ما {منظور ایشان تجربه های افغانستان و عراق می باشند که یکی در هراس حمله بهاره و بازگشت دوباره طالبان به سر می برد و دیگری در حال فروپاشی کامل اجتماعی است} در این چند سال گذشته هر کدام به نوعی از زیر بار حاکمیتهای استبدادی خارج شده اند و هر کدام مسیری جداگانه را پیموده اند..." (16) [هر آدم منصفی که فقط نگاهی به تیتر اخبار مربوط به وضعیت امروز عراق ببیند می فهمد که این "خارج شدن از زیر بار حکومتهای استبدادی" چه معنای عملی و چه عواقبی دارد].

به هر حال، به این طرحها و حرفها جز خیالبافی نام دیگری نمی توان اطلاق کرد. نه تنها شرایط ایران (و خاورمیانه) به آقایان اجازه پیشبرد فرایند آرام و مسالمت آمیز "خارج شدن از زیر بار حاکمیتهای استبدادی" را نمی دهد و آن را در صورت تحقق به یک تجربه خونبار و دردناک و ضد انسانی مبدل خواهد ساخت، بلکه جنبش دانشجویی ایران به خاطر برخورداری از یک سنت دیرینه و قدرتمند چپ به راحتی و جز با دست بردن به شیوه هایی نظیر به راه انداختن یک "انقلاب فرهنگی" مجدد قابل تبدیل به "تپور" دیگری نخواهد بود.

زیر نویسها:

- 1- این مطلب برای نخستین بار در زمستان 84 نوشته و منتشر شد و اکنون با ویرایش مجدد و افزودن مطالب جدید باز نویسی و تجدید انتشار می گردد.
- 2- Samuel Huntington, "The third wave - democratization in the late twentieth century", 1991, University of Oklahoma Press, esp. pp. 100-163
- 3- روسیه و چالش گسترش ناتو به شرق / داوود کیانی / www.iras.ir
- 4- برفراز کرملین / محمدباقر ادیب بهروز / [www. Bashgah .net](http://www.Bashgah.net)
- 5- فرصتهای ایران در سرزمین انقلابهای مخملی / مصاحبه با دکتر مهدی سنایی / [www. Iras .ir](http://www.Iras.ir)
- 6- [www. Edalat .net](http://www.Edalat.net)
- 7- آیا انقلابهای مخملی، گل سرخی، لاله ای "تینک تانک" های آمریکایی برای ایران محتمل است؟ / المیرا مرادی / <http://news.gooya.com> / 30 بهمن 1383
- 8- همان.
- 9- همان.
- 10- سخنرانی در سمینار "گذار به دموکراسی" در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران / خرداد 1384.
- 11- تاریخ انقلاب روسیه / لئون تروتسکی / جلد اول / نشر فانوسا / 1360
- 12- نک به ژان ماری شوویه / "مهره های متعدد صفحه شطرنج اوکراین" / لوموند دیپلماتیک / ژانویه 2005.
- 13- الهه کولایی / افسانه انقلابهای رنگی / موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران / صفحه 50.
- 14- در مورد تحولات لبنان که قرار بود در راستای انقلابهای رنگی زنجیره ای "انقلاب درخت سدر" نام بگیرد (این درخت سمبل پرچم لبنان است) به لوموند دیپلماتیک / ژوئن 2005 / آلن گرش / "پدرخوانده های لبنان جدید" مراجعه کنید.
- 15- www.marxists.com / The future of the left in Ukraine
- 16- آیا انقلابهای مخملی... برای ایران محتمل است؟ / المیرا مرادی / <http://news.gooya.com> / 30 بهمن 1383